

ملت و ملت گرائی در اروپا و تأثیرات آن بر افغانستان!

(قسمت چهاردهم)

در پیوند با قسمت سیزدهم، می توان گفت که، هیچ بخشی از فرهنگ درین جامعه نمی تواند، کاملاً مختص بیک گروه اجتماعی- نژادی منسوب و منحصر گردد. مشترک می تواند صدق نماید. نسل ها و نژاد ها در افغانستان طی قرون، خصوصاً پس از رو آوردن مردم آن، به دین مقدس اسلام که «کل مؤمنین اخوة»، پیوند ها را مستحکمتر و عمیقتر ساخته است، خیلی مخلوط شده اند. به همان پیمانۀ ایکه در جهان امروز تقریباً نژاد خالص در هیچ قاره جهان بمشاهده نمی رسد، فقط بعضاً جاپانی ها را با عده محدودی از باشندگان جزایر و ممکن در جنوب شرق آسیا هم موجود باشند، مردمان دارای مشخصات معین می دانند. پس در افغانستان مانند سایر نقاط جهان، باید این موضوع نیز قابل بحث نباشد. اما جای شک نیست که هر بغرنجیت و «کومپلکس» خصوصیات، چنین جامعه را از دیگری، باز هم مغایر می سازد، که بر جهات روشن ساختن هویت نیز می افزاید. اما مغایرت ها و تفاوت ها را نمی توان بمثابة منبع تنش و منازعات پذیرفت. این هم ممکن است که با استفاده از سطح نازل تعلیم عامه و درک نا درست، از چنین موضوعات همچنان، بحیث مواد سوخت برای تشدید آتش جنگ از جانب حلقهات و محافل منفعت طلب و تشنه قدرت کار گرفته شود.

در پهلوی ترکیب «ایتک» و مبارزات مردم این سرزمین بر ضد اشغالگران خارجی و منجمله قیام ها علیه مغل، «اولاف کروی» همچنان در یک فصل کتاب خود تذکر می دهد: «... از دیگران و ریکارد های بهتر، معلومات حاصل نموده ایم که قلمرو هائیکه حال افغانستان و ایالت شمال غرب پاکستان نامیده می شوند، اتفاقاً بیشتر اشغالگرانی را در ادوار تاریخ بطور مقایسه با هر کشور دیگر آسیائی، یا در حقیقت در سطح جهان، دیده اند. هر اردو ایکه، از آن عبور نموده است، علایم و بقایای باشندگان را درین قلمرو ها باقی گذاشته است، که طرز زندگی یکی پی دیگر بطور ثابت روی هم قرار گرفته است...» (ص، ۲، اولاف کروی)

عطف به دوران قریب پنج قرن قبل از امروز، که در بعضی از اقوام پشتون قسمت شرق افغانستان، هنوز عناصر مهم ساختار قبیلوی پا بر جا بوده است، همین اجتماعات بنابر پیوند های خونی و فامیلی، در تحت رهبری سران قوم، باهم متحدانه عمل می نموده اند، امپراتوران همیشه، بعنوان مثال در مسیر راه، بخاطر عبور به سائر مناطق نیم قاره هند، به وقت زیاد نیاز داشته اند. اتحاد و همبستگی بین اقوام و مهارت های جنگی اعضای قوم، البته از نگاه مرحله تاریخی، با آنچه ما خصوصیت ملی می دانیم متفاوت است. در گذشته حیات اقوام طوریکه در مقالات قبلی نیز تذکار یافته است، در سلسله مراتب قومی، یک نوع اعتماد و اتفاق دیگری برقرار بوده است، موسفیدان قوم، شخصیت هایی بوده اند، که مورد اعتماد همه اعضای قبیلۀ بوده اند.

افسانه های مقاومت اقوام یوسفزی درین منطقه از شهرت خاص برخوردار بوده است. اولاف کروی می نویسد که بنابر همین دلیل است که «بابر»، دختر یکی از سران قوم یوسفزی را به زنی می گیرد، بمنظور اینکه شاید بتواند، تا حدی از گزند آنها به امان بماند و همچنان از نیروی این قوم به نفع تحکیم قدرت خویش استفاده کند.

با استفاده از چنین مناسبات، عده را در دستگاه قدرت خود جذب نموده است. چنانچه، بابر در برگشت دوباره اش به کابل، پس از دومین سفر اکتشافی و لشکر کشی، طوریکه «اولاف کروی» می نویسد: «... مراسم تقدیم خرقة و یا قبا به شاه منصور و سائر بزرگان یوسفزی، که او را همراهی نموده بودند، بعنوان عزت و احترام، برجسته ساخته است. روشن است که اهمیت یوسفزی از حافظه اش نرفته بود. بدون شک پدر مبارکه را (اسم خانم او از قوم یوسفزی - نویسنده) سزاوار یک «خلعت» شناخته بود.

بعداً در تیر ماه ۱۵۱۹، یعنی همان سال، بابر به سومین لشکر کشی از طریق خیبر بسوی وادی پشاور اقدام نمود. چنین بنظر می رسد، که یوسفزی های «سوات»، درین اشتغال موافق نبوده اند، با وجود در میان بودن «بی بی مبارکه»، هدف مهم پادشاه در امر پیشروی، باز داشتن آنها از چنین موقف بوده است. لیکن تا آزمان هیچگاه موفق نگردید. در واقع، طوریکه «الفتون» می گوید، بطور کافی روشن است، «که بابر هیچگاه یک تأثیر حقیقی برین قوم از خود بجا نگذاشته است، آنها همواره جای عقب نشینی محفوظ در بین تپه ها و کوه ها داشته اند...» (اولاف کروی صفحه ۱۶۲/ ۱۶۳)

مؤلف می نویسد: «بعد از یوسف زایی ها، نامهای شناخته شده مانند افریدی ها، اروکزایی ها، بنگاشی ها، توری ها، دیلازک ها، مهمندی ها، جگانی ها، محمد زایی ها، لوهانی ها، نیازی ها، قوم اسحاق خیل و حتی غلجایی ها و وزیزی ها بروز کردند و هرکدام جایگاه شایسته خویش را در عکس ها میگیرند.» (کروی، صفحه ۱۵۵، در کتاب عکس موجو است.)

مناطق چون پشاور، باجور، ساواد، کوهات، انگو، گورخاتری، خیبر با مسجد علی (یا علی مسجد)، جام، در حوالی «سوابی» جاییکه امروز با کشتزار های تنباکو، پوشیده می شوند، کرگدن ها («رهینوسپرویس، یا ناسهورن» بزبان آلمانی)، ازدحام داشته اند، «کتلنگ» تحت دندانهای کوه «پوجا»، و کمی هم از قسمت های جریان «موقام» که الی خارج از «سودهوم» را در بر می گیرد، همه یکدم به زنده گی قدم می گذارند. (کروی همانجا)

نباید از نظر دور داشت، که تمام توافقات قبایل با امپراتوران همیشه مشروط و نا دوام بوده است. در جمله تمام دلایل دیگر، یکی هم می تواند این باشد که در بین جمعیت های اقوام اولاً دول وقت از اعتبار و اعتماد برخوردار نبوده اند، از جانب دیگر این دول هیچوقت، در ساختار اجتماعی - اقتصادی، بخصوص شیوه تولیدی بهتر و مناسبات عادلانه، از خود ابتکار نداشته اند. نه تنها چنین روابط با امپراتوران بیگانه، نا دوام بوده است، بلکه در بین خود اقوام، چنین اتحاد دایمی وجود نداشته است. اقلاً شکایات خوشحال خان خټک، در اشعارش، برای این امر کافی است.

چنین «تاکتیک های» ایجاد پیوند و نفوذ از طریق ازدواج، طوریکه بار دیگر هم تذکار یافته است، بخصوص از جانب پادشاهان مطلق العنان مسلمان، معروف است، چنین عمل از جانب پادشاهان درانی نیز صورت گرفته است که بعداً در جایش اثرات منفی آنرا بر مسیر انکشاف جامعه توضیح خواهیم نمود. نباید فراموش کرد، که این پادشاهان، در طول زمان حاکمیت در فکر حفظ سلطه و جمع آوری باج و خراج بوده اند، در حقیقت از شیوه تولید عنعنوی که عمدتاً تربیت حیوانات و تا حدی هم زراعت و باغداری، با وسایل ابتدائی و کار دست را استثمار می نموده اند، مفکوره بهبود شیوه تولید و تغییر مناسبات تولیدی، الی پس از انقلاب فرانسه، بخصوص، تا زمان پخش گلیم استعمار، درین قلمرو ها، اثری نداشته است. که بعداً مفصلتر در رابطه با کشور خود مان، روشنی بیشتر خواهیم انداخت.

همین حالت نیز یکی از انکشافاتی شناخته شده می تواند، که در ساحة حاکمیت امپراتوری مغل، که همچنان نظام یا تسلط قلمروی سلطنتی، مطلقه شناخته می شود، درین مناطق قبایلی پشتون، مناسبات فیودالی، اساس مناسبات تولیدی را تشکیل می نموده است، البته بنابر معلومات منابع دیگر، حفظ روابط خونی، در حفظ ساختار های اجتماعی، به تدوام مناسبات ادامه داده است. خلاصه اینکه ساختار طبقاتی بوجود آمده است. درین مرحله هنوز اثری از نقش خود مختاری افراد، به مفهوم «شهروند»، که در سیستم سیاسی نقش داشته بوده باشند و بدین ترتیب اثری از دموکراسی در جامعه نو با تشکل طبقاتی وجود نداشته است، اما رسوم در ترکیب قومی سابق، تساوی هویت در بین اقوام، مفاهیم دموکراسی ابتدائی را نیز با خود داشته است. فیصله های قومی، مشابه به زمان حیات قبایل در یونان قدیم بر حسب اصول «اتفاق آرا» صورت می گرفته است.

بی ربط نخواهد بود، هر گاه بمنظور ایجاد یک تصور سطحی به متن ذیل نظر اندازیم، تا ببینیم، که همان اقوام فعلاً در چه حالت قرار دارند. اگر روزی افراد و رهبران اقوام به امپراتوران اعتماد نمی داشته اند، حال یک حالت به اصطلاح مردم ما، به زبان پشتو، «خان خانی»، بمعنی خود خواهی و خود غرضی مطلق در جامعه حکمفرماست:

برای جلب توجه بیشتر درینجا از تقریظ منتشره کتاب «کلارا شیفتز» در «پورتال افغان جرمن آنلاین...»، نکات چندی را بیان نمایم. امید است، برداشت خواننده نیز چنان باشد که نویسنده را حین مطالعه تکان داده ست:

: «... طبیعی است که جنگ عواقب زیاتبار بجا گذاشته است. کلاتسالان در بین افغانها، از آوان طفولیت فقط ظلم و بیرحمی دیده اند. زنده گی در مهاجرت، اعضای کشته شده فامیل، شکنجه، هتک حرمت و تجاوز، بازداشتها بدون دلیل و بی موجب و خانه های سوخته. همه اینها را باید خود تنها تحلیل و تجزیه نمایند. آنها مانند عساکرخارجی توظیف شده در هندوکش تداوی روانی نمی بینند. آنها به مناطق مصنون انتقال نمی یابند. آنها باید آنجا بمانند و خود واهمه ها، غم واندوه، تعدی، تجاوز و افسردگی را متحمل شوند، بدون آنکه مراقبت هدفمند از آنها صورت گیرد. - بر حسب تخمین، ۷۰ فیصد افغانها افسرده و دلتنگ تخمین شده اند. انسانهای ویران شده را نمی توان دوباره مانند از هم ریختن خانه قطعه بی آباد نمود؛ یک پای قطع شده و یا خانه سوخته با تمام داشتنی ها. «کمک اعماری» درین کشوریکه جنگ از زمانه ها جریان دارد، عجیب بنظر می رسد. انسانهاییکه جنگ دوم جهانی و یا زمان بعد از جنگ را دیده اند، ممکن درک نمایند، که من راجع به چه صحبت می کنم...»

در جای دیگر نیز از برداشت خانم «شیفتن» چنین می خوانیم: «من در سیمای انسان هائیکه، با من همراه بوده و مرا بدرقه می نموده اند، می توانستم مشاهده نمایم، که تجارب جنگ و درد و رنج چگونه آنها را بااحتیاط، حساس و هم با واهمه یا ترسو ساخته است.»

در حالیکه در تاریخ کهن می خوانیم که درین مناطق اقوام شجاع بسر می برده اند. در مقایسه با دره های کوهستانی و مناطق محدود تر، مناسبات اشتراکی ملکیت، بطور مثال بر زمین در مناطق هموار و پهناور، بیشتر تضعیف گردیده بود، ولی پیوند و وفاداری قومی وجود داشته است. مالکیت اجتماعی اقل در برخی از فامیل های بزرگ، عمر طولانی تر داشته است. تشکل های طبقاتی فیودالی، در قبایل پشتون که از همان آغاز نفوذ دین مقدس اسلام، به حیات آن آغاز نموده، زمانه های طولانی، همین سران قبیله که بضا از امپراتور ها، زمین ها و سائر منابع عایداتی اقتصادی، «جاگیرداری» بدست آورده، در حالیکه به موقف فیودالی قدم گذاشته بودند، ولی با تفاوت ازین حالت در اروپا، از روابط خونی و فرهنگی و تاریخ اقوام، برای توسعه مواضع قدرت خویش کار گرفته می توانسته اند.

وقتی بطور مقایسوی با اروپا در نظر گرفته شود، در اکثریت جوامع اروپائی با بروز ساختار های طبقاتی، حاکمیت های مختلف دولتی نیز پیدار گردیده، هر یک ازین دول از خود آثار فرهنگی و سابقه تاریخی، الی رشد لسان بجا گذاشته است.

قابل تذکر می دانم، که بر اساس منابع وسیع در دوران مغل و صفوی، انکشافات درین منطقه، عمدتاً خصوصیت منطوقی داشته، تقریباً همه انکشافات درین قاره در همزیستی پیروان مذاهب مختلف، که فرهنگ اسلامی در بعضی قلمرو ها، تا حدی نقش رهبری کننده داشته است، صورت می گرفته است. همچنان یکی از تفاوت های انکشاف لسانی در اروپا، درین است، که با رشد صنعت چاپ و ارتقای سطح مهارت خواندن و نوشتن، زبانهای لهجه بی، بتدریج از استعمال باز مانده و یا خیلی محدود شده اند، ولی در جوامع چون افغانستان، به نسبت سطح بلند، بی سواد، زبانهای محلی بقوت خود باقی مانده، حتی بعضی تعلیم دیده گان در نوشته های خود اینجا و آنجا از آن کار می گیرند. توده های مردم در طی قرون مشغول تربیت حیوانات و کشت و زراعت زمین و باغداری بوده اند. مناطق ایکه با بحر راه داشته اند، البته از ماهیگیری نیز استفاده بعمل می آورده اند، سابقه کشتی رانی اعراب بعنوان مثال و سهم آنها در تجارت معلوم است، که بحث روی آن درینجا نمی گنجد. چنین بنظر می رسد که تا زمان قدم گذاشتن اروپایی ها، چون پرتگالی ها و انگلیسی ها در ساحل جنوب شرق نیم قاره هند، میان انکشافات اروپا و این بخش آسیا، روابط روشن وجود نداشته است.

عجیب است که منطقه ما، بطور مشخص «نادعلی» را، باستان شناسان، بمثابه اولین محل کشف فلز تشخیص نموده، تولید اسلحه و همچنان، زنده گی شهری هزاران سال قبل گزارش یافته است، ولی آنچه به اختراع انواع مختلف اولین ماشین های مهم، ارتباط می گیرد، در اروپا آلمانی ها و انگلیسی ها، پیشقدم شمرده شده، بعنوان مثال، شهر «ویرتال» آلمان را در اروپا، اولین نقطه ایجاد صنعت می شناسند. ولی همچو انکشاف در کشور های منطقه ما، اثری وجود نداشته است. شهر های کشور ما، از ناحیه مهارت در ترمیم انواع ماشین ها، در بین تیوریستها و سایر متخصصان، شهرت خاصی داشته اند، ولی در کشور قادر به تولید ماشین نشده اند. آشنائی با تخنیک و اختراعات ماشینی، که در عین زمان اساسات علوم طبیعی را رشد داده است، حتی گفته می شود که گویا منشأ اولی علم فلسفه نیم قاره هند شناخته شده، علم ریاضیات و ستاره شناسی و هندسه، طب و غیره در قاره آسیا، عمدتاً در هند و جهان اسلام آنوقت رشد قابل ملاحظه داشته است، ولی برای نویسنده، عوامل اینکه این علوم، چگونه، به اروپا آورده شده، متأسفانه طوری دیده می شود، مردمان کشور ما در طی قرون از تداوم انکشاف آن در خاک خود مان محروم بوده اند. نویسنده برین عقیده است که فقط علم و تخنیک و قابلیت یک جامعه در سازماندهی بهتر تولید نعم مادی، می تواند تشنجات و منازعات را مرفوع سازد. در صورتیکه در جامعه مناسباتی مسلط باشد که هر فرد، حضور و تشخص خود را درک نماید، طبعی است که از ملت و ملت گرانی، تعریف خاص خود را خواهند یافت.

بعنوان مثال، زمانی امپراتوری روم، نام «امپراتوری مقدس روم» داشته است. این ساحه نفوذ قیصر آلمانی نژاد روم بوده است، که از قرون اوسطی، الی ۱۸۰۶ حکمرانی داشته است. این امپراتوری در قرن دهم تحت تسلط و فرمانروائی «اوتونهای» شرق فرانسه وقت «کارولینگی» تأسیس گردیده بود. (تقریباً همعصر با دوران سلطان محمود غزنوی و دوران زنده گی البیرونی).

نام «امپراتوری مقدس» در سال ۱۱۵۷ به «امپراتوری مقدس روم» تعدیل گردیده است که بر حسب منبع «ویکیپدیا»، در سال ۱۲۵۴ برای نخستین بار درج سند رسمی گردیده است. از اواخر قرن ۱۵ بعد بتدریج کلمه

اضافی «دویچر ناسیون» یا «ملت دویچ» (که بعداً اتحاد بین «آلمانها» + «جرمنها» + «باوریا ها» + «فرانکن ها» + «شوابین ها» + ساکسن ها» + «پروس ها» + «هانزیات ها» و غیره صورت گرفته است.) به آن وصل گردیده است. که با تلفظ لاتینی «ناسیونیس گرمائیکا». برای تفاوت، امپراتوری آلمانی را در سال ۱۸۷۱، امپراتوری قدیم نام داده اند. در حال حاضر سیاستمداران و دانشمندان معروف کشور، اظهار می دارند که جامعه آنها، در آن زمان و حتی طی قرون بعد، از مطابقت با مرحله ملت بودن فاصله داشته است.

مروری بر نظرات صائب نظران متعدد کشور مان، که با افاده های مختلف، دراستنتاج مشاهدات خویش افغانستان را از مرحله انکشاف ملت بودن، فاصله زیاد ارزیابی می نمایند، از مدت ها بدینسو ذهن مرا نیز با خود مصروف ساخته، همین انگیزه باعث شد، تا به مراحل تاریخی کشور های اروپائی نظر اندازم. وقتی تعاریف متعدد ملت را با ملت گرایی در کشور های مختلف اروپائی و شمال امریکا، شرق اروپا و آسیا دریافتم، با چنین معما روبرو گردیده ام.

صرفنظر از آنکه در بین دانشمندان کشور های اروپائی و شمال امریکا، طرز دید های متفاوت در باره مفهوم ملت وجود دارد. آنچه بسیاری از هموطنان ما، از ملت تصور می توانند، با طرز دید اروپایی ها کاملاً متفاوت می باشد. جای شک نیست که در صف تعلیم یافتگان، همین جامعه ما هستند شخصیت های که با جهات و جوانب مختلف جامعه بشری وارد اند.

وقتی دانشمندان معروف اظهار می دارند که، این «ناسیونالیزم است که ملت را اختراع می نماید، نه برعکس» و از جانب دیگر، و قتی ناسیونالیزم هم، از ابد بحیث ایدولوژی در اجتماعات انسانی وجود نداشته است، بخش زیادی ازین علما، این پدیده و مفهوم را پس از انقلاب فرانسه، می شناسند، ولی بعضاً، نسجگیری آنرا به دوران ماقبل می بینند ولی در عین زمان، مرحله آغازین چنین نسجگیری ها را از نگاه زمانی تعیین کرده نتوانسته اند، در حقیقت، اصطلاح ملت و ملت گرایی، برای هر کشور و هر جامعه، بمعنی «المعنی فی الطین الشاعر» مبدل گردیده است.

آنچه در قبایل بعنوان مثال نمونه هایی از تشکل های اجتماعی دیده می شود، که در برخی از نقاط تشکل های سازمانی و اداره دولتی، آنطوریکه در اروپا نطفه گرفته است، نسج نگرفته است. تشکل های اجتماعی و آماده گی برای دفاع از محیط زیست را از همان مراحل اولیه حیاتی بمیراث گرفته اند، که در قسمت های گذشته، در رابطه با ملکیت اشتراکی بر زمین، بمفهوم «ویش» مورد بحث قرار گرفته است و این هم روشن است، که در سراسر دنیا، جوامع اولیه که متشکل از اجتماعات با روابط خونی بوده اند، از مناطق معین بعنوان ساحه ملکیت قومی خویش حمایت می نموده اند. در برخی از مناطق، بخصوص در سمت شرق، بعنوان مثال پابر و بازمانده گان آن، در پذیرفتن سرحدات مناطق قومی پشتون مجبور بوده است.

درک ماهیت دولت و ایجاد فضای اعتماد بین توده های مردم و سازمان دولتی، در اروپا، با سهمگیری توده های مردم که پس از سقوط کامل حاکمیت های سلطنتی و محافل اشرافی نزدیک به دربار سلطنت، از قید ملاکان رها یافته و متصل به آن، برای اتخاذ موقف در محل زیست جدید، یعنی شهر، برنامه های تعلیمات عامه را پشت سر گذاشته بودند، بحیث افراد فعال و مستقل جامعه، بمثابه متکای اجتماعی دولت در قلمرو های مربوط، مبدل گردیده بودند.

زیرا دولت با انجام وظایف اش در برابر آنان، دارای کیفیت کاری عالی بوده است. افراد آگاه در سیستم جدید، در جریان پیشبرد برنامه های «انقلاب بورژوازی»، بر خلاف سیستم ملاکان، خود آزادی های مشهود معین را برای انسانها مهیا ساخته بود. همچنان، امکانات بالا بردن سطح دانش و ارتقای موقف خود را هر یک در نتیجه زحمات خودی می دید. در فراهم ساختن رهنمود ها و اصول چنین امکانات دانشمندان و فعالین، بشمول بعضی از افراد قشر های بالایی سهم داشته اند. این نظم نوین بوده است که اعتماد و علاقمندی انسانهای نو را فراهم می ساخته است. همین افراد را در عین زمان به انجام مکلفیت های فردی آنها در برابر جامعه، خاک و وطن ملتقت می ساختند. اینرا هم هر یک بخوبی درک می نموده است که استفاده از هر حق، باید اجرای مکلفیت هم برای همان فرد قابل درک باشد. این چنین درک اصول همبستگی را بین هموطنان تقویت بخشیده، همبستگی ملی و یا وحدت ملی را نیز در همچو فضا تقویت بخشید.

برای اینکه وقفه های تاریخی را الی آغاز نفوذ استعمار درین منطقه، متصل قسمت های قبلی تکمیل کرده باشیم، بیاد می آورم که عصر خوشحال خان چگونه سپری گردیده بود. تلاش های بعدی هم که در جهت تأسیس حاکمیت در قلمرو کشور کنونی ما افغانستان، قبل از انقلاب فرانسه صورت گرفته است، باید در چهارچوب همان شرایط، که عبارت از سلطنت های «قلمروی» بوده است، در نظر گرفت. از آن زمان نباید، بمفهوم امروزی مفاهیم دولتی و

«ملی» را استنتاج و یا استخراج نمائیم. باید تا آن حد ایکه از منابع تاریخی بدست آمده می تواند، طوری تشریح نمود که بوده است، نه آنکه قدرت توصیف ما و یا استعداد جمع آوری کلمات تقبیح، در کار باشد.

ما همین اکنون چه بسی متون با طول و عرض بی پایان نیست که در کتب تاریخ می بینیم. برای ما تا حال، فقط افسانه های سرگرمی که گویا چه پادشاهانی نبوده اند که وجود داشته اند. اما آنچه ما نیاز داریم تا بدانیم که در رابطه با حیات اقتصادی و فرهنگی مردم، چه قدم ها برداشته شده است، روشنی لازم دیده نمی شود. یعنی باید دیده می توانستیم که در زمان این پادشاهان، چه قدم ها در ساحة علم و فرهنگ برداشته شده است، و یا اینکه با تغییر شیوه تولید، که در بهبود حیات اقتصادی توده های مردم عمل نموده باشند، باید معلومات داده شود که چه نوع قدم ها بوده است. بر اساس چنین خدمات، پادشاهان مورد نظر، مقام مناسب خود را در تاریخ تصاحب خواهند شد. در عصر حاضر شیوه های حکومت بر مردم مهم نبوده، بلکه حکومت کردن بکمک و همبستگی مردم نبض روز را نشان می دهد.

ممکن هریک ما گاه از خود سؤال نمائیم که چرا پادشاهی های دیگر که رهبران «پشتونی» داشته اند، دیر دوام ننموده اند. روشن است که سعود و نزول پادشاهان، در جهان تا حد زیاد، مشابهت هایی را نشان می دهند. آنچه نه کمتر نقش می داشته باشد، شخصیت، درایت، پختگی و استعداد، رهبران و بزرگان مورد اعتماد قوم و جمعیت است.

رهبری حاجی میرویس خان که بحق لقب میرویس نیکه را کمایی نموده است، آنچه شایسته تحقیق و مطالعه بوده است، از نظر نویسنده، در تاریخ کشور ما بدرستی انجام نیافته است. وقتی گفته می شود که یک عمل خوب و مفید است، باید تحلیل نمود که چگونه خوب است. نتایج بعدی نیز مورد مطالعه قرار گیرد. آیا نسل های قبل از ما، خاصاً انانیکه، نقش رهبری در جامعه به آنها، سپرده شده است، اعمال نیک و طرق معقول نیکان خود را در نظر گرفته اند. آیا طرز العمل، بازماندگان، حاجی میرویس خان، بدرستی از جانب مؤرخین دقیق ارزیابی شده است. حاجی میرویس خان، قوم خود را از قید گورگین ظالم، با مبارزات پیگیر و هوشیارانه اش، به آزادی رسانید. او بقول دانشمندان، بحیث یک شخصیت بزرگوار و رهبر قوم باقی ماند، تا امروز هر کسی که از پیشروی مقبره این شخصیت نامدار تاریخ، می گذرد، ادای احترام می کند.

نزد هر شاگرد مکتب سوآلی می تواند مطرح گردد، که بازماندگان، چرا بعد از مرگ وی، همین قلمرو را آباد نمودند، که بفکر اشغال اصفهان افتادند؟

روشن است که احمد شاه درانی زمانی بقدرت می رسد که «کمپنی هند شرقی» برتانوی در تحت نام، تجارت در آنجا، سابقه حضور قریب ۱۵۰ سال را داشته است. دولت احمد شاه درانی، بسله تلاش های، شخصیت ها و سران اقوام مختلف پشتون پا بعرضه وجود می گذارد که از قرون قبل، در ادوار مختلف، الی هندوستان، به بنیانگذاری پادشاهی ها، نایل آمده بودند ولی عمر نسبتاً کوتاه و قلمرو های نسبتاً محدودی را تحت تسلط خویش داشته اند. جریان بقدرت رسیدن، در منابع مختلف به نشر رسیده است. در زندگی روزمره، گاه گاه ممکن به مباحثی روبرو شده باشیم، که در آن عوامل و انگیزه های، فتوحات احمد شاه درانی را بسوی شرق، یعنی بخش هایی از هندوستان، عمدتاً غرب و شمال غرب هندوستان که تحت اثر سلطنت «دیناستی» مغل بوده است، مطرح بحث قرار گرفته است. بعضی ها به این نظر اند، که احمد شاه درانی، هدف اشغال سر زمین ها را نداشته است، دلیل نزد آنها اینست، که پس از هر محاربه، واپس بوطن برگشته است. ممکن است، از طرز العمل بازماندگان میرویس نیکه نیز تجربه حاصل نموده باشد.

لیکن بعضی ها چنین استدلال می نمایند، از آنجائیکه دولت جوان احمد شاه درانی، از جهات مختلف، در مجاورت، سلطنت های فیودالی سابقه دار، چون ایران و هندوستان زمان مغل، همچنان پادشاهی های چین و شمال کشور، بسر می برده است، بنابر تصور بعضی از آگاهان، این دولت حتماً بنابر تجارب تاریخی گذشته، احساس خطر می نموده است. احمد شاه درانی درین دوره در اقدامات خود از استقلال فکری عالی برخوردار بوده است. با وجود آنکه پادشاهان عثمانی، در روابط ایکه با پادشاهان سنی مغل داشته اند، چنین مدعی بوده اند که گویا، هر اقدام و حرکت نظامی و سیاسی، در قلمرو های پادشاهان سنی، باید بدون اذعان امپراتوران عثمانی صورت نگیرد. آگاهان سیاسی از تبادل مکاتیب بین پادشاه عثمانی وقت، عنوانی احمد شاه درانی، به نسبت حرکت نظامی او بسوی هندوستان، که تحت تسلط مغل بوده است، حکایت نموده، می گویند که گویا پادشاه عثمانی اعتراض داشته است. گفته می شود که احمد شاه درانی، در جواب به آن، از عقیده برینکه عزت و ذلت از جانب خداوند است، از جانب دیگر از گذشته تاریخی موجودیت پادشاهان پشتون در مناطق (شمال غرب هند) نام برده، اقدام خود را بخاطر حمایت از همان مسلمانان، که از وی طلب کمک نموده بودند، استدلال نموده است. همچنان همین فتوحات و لشکر کشی ها را ممکن بخاطری درپیش گرفته باشد، تا از قدرت تجاوزگران احتمالی به کمین نشسته، بر حریم حاکمیت خویش، بکاهد و

برای رشد و تکامل دولت اش فرصت زمانی فراهم سازد. واقعیت اینست که اگر چنین فکری در ذهنش وجود داشته بوده باشد که او را به همچو عملیاتی نظامی کشانیده است، تاحدی مؤثریت روشن از خود نشان داده است، که نخست قلمرو معین را در اختیار درآورد و مدت معینی هم، پسرش تیمورشاه بر مبنای همان دستاورد ها، نسبتاً راحت حکومت توانست.

از جانب دیگر چون در ترکیب حاکمیت او در آنزمان، در وظایف نظامی، لشکر های قومی نیز با قشون دولتی همراه بوده اند، می شود که دستگاه دور و پیش پادشاه، درست، افراد داو طلب اقوام را کنترل نمی توانسته اند. این هم قابل فهم است، که پادشاه باید در فکر امنیت دولت خود بوده باشد، پادشاه جوان امپراتوری درانی به اصول و قوانین جنگی خوب وارد بوده است.

احمد شاه درانی در نخستین سالهای جوانی اش (فقط ۲۵ سال عمر داشت.)، پادشاهی نو بنیادش را به «امپراتوری» توسعه بخشید. مجله شپینگل در شماره ۵۱ سال ۱۹۵۵ (۱۴ دسمبر ۱۹۵۵) آن، تصویری را از جوانی احمد شاه بابا، به نشر سپرده، در پای همین عکس از وی بعنوان «مؤسس امپراتوری» نام برده، همچنان نوشته شده است... «حکمرای عاقل افغان».

اینرا هم باید یاد آوری نمایم، که انقلاب فرانسه پس از وفات احمد شاه درانی، مسمی به بابا به پیروزی رسیده است. قرن نوزده در اروپا و شمال امریکا شاهد دگرگونی های نوینی بوده، دولت های به اصطلاح ملی و حاکمیت های جدید، با اختراعات نوین در ساحه علم و تکنیک، عطش هرچه بیشتر به اشغال سرزمین ها، در قاره های مختلف را نشان داده، رقابت های شدید بین این دول جدید، اثرات مشهود بر تمام جوامع، خصوصاً جوامع تحت استعمار داشته است.

در همین شماره، از نا پدید شدن امپراتوری انگلیس از نزدیکی دره خیبر گزارش می دهد. در پای عکس «لارد لایتن»، نوشته اند، که وظیفه اش این بوده است، تا انگلیس ها را علیه روسها (دو قدرت بزرگ حریف همدیگر) رهبری نماید. در عین زمان، ممکن هیئت تحریر و رهبران مجله خواسته باشند، تنها با نشر عکس ها و بخصوص، عکس احمد شاه بابا و همین هویت های کوتاه پر محتوی از شخصیت ایشان، نشان دهند، که قبل از امپراتوری انگلیس، امپراتوری دیگری، برهبری همین شخصیت وجود داشته است، که بازماندگان آن، قلمروهایش را از دست داده اند. ازین متون این هم بر ملا می گردد، که امپراتور ها می آیند و می روند، ولی پدیده ها نیکه باقی می مانند، نسل های پی در پی انسانها و افسانه ها و اسناد تاریخی از اعمال خوب و بد آنها، اگر ثبت شده باشد، یاد خواهند کرد.

اختیار قدرت های استعماری و همسایگان مغرض بوده است که، تخم نفاق و همچنان نهال های احتمالی جواسیس را نصب نموده اند.

در مورد بازماندگان احمد شاه بابا نیز می تواند، چنین سوالاتی مطرح گردد. فراموش نکنیم که استعداد ها و شخصیت ها، متفاوت است. اگر حق پادشاهی را میراث دانسته اند، استعداد مغزی کاملاً انتقال نمی یابد. پسر و نواسه ها، تا چه حد از وصایای او پیروی نموده اند. این امر نیز تحلیل دقیق می خواهد. در غیر آن، نسل های متمادی، با همین یک نغمه گوش خواهند داد، که مؤرخین ما با چه آب و تاب، از جنگ های شهزادگان بر سر قدرت، افسانه وار حکایت می نمایند، بدون آنکه از شیوه زندگی روزمره، موقف عدالت اجتماعی و وسایل تولیدی و از غم و اندوه افراد جامعه، گزارش داده باشند.

از آنجائیکه در گذشته تاریخی، دولت افغانستان، بعد از سال ۱۷۴۷، با بخش های مختلف اقوام پشتون بعنوان مثال، چه در شرق و چه در غرب سلسله کوه های معروف واقع در اطراف دره خیبر، پیوند داشته است و در نتیجه حوادث بعدی تاریخی، این اقوام در تحت اداره های مختلف قرار گرفته اند، حتی قسمتی هم بدون اداره واضح دولتی، بنام «قبایل آزاد»، ولی ساحه نفوذ دول قلمداد گردیده است، تقریباً در هیچ منبع گزارش درست بدست نیامده است، که دانشمندان داخلی و خارجی با انکشافات مسلسل تاریخی، این بخش جامعه پشتونی، روشنی لازم انداخته باشند. اینرا هم می دانیم که انقلاب فرانسه، چند دهه پس از درگذشت احمد شاه درانی به پیروزی رسیده، و چندین دهه بعد، در فعالیت های استعماری کشور های اروپائی که بعضاً نامهای جدید یا دولت های ملی بخود مانده بودند، درین منطقه، مانند سائر نقاط جهان، تشدید قابل ملاحظه دیده شده است. ازین زمان ببعد، افغانستان بیشتر از هر وقت

دیگر، بمرکز توجه قدرت های اروپایی و روسیه وقت، واقع گردیده است، که در مقایسه با سایر نقاط جهان، اثرات مرگبار و منفی در مسیر انکشاف این کشور بجا گذاشته است.

طوریکه در مقالات منتشر شده در پورتال «افغان جرمن آنلاین» نیز روی آن بحث بعمل آمده است، اجازه می خواهم بار دیگر، بخاطر تسهیلات بیشتر نقل شود:

«اولین تشویش و تلاش برتانیة استعماری را همین منبع، زمانی ثبت می نماید، وقتی نا پیلون بنیارت، در سال ۱۷۹۸ بر مصر حمله می کند، و در آنجا پلان بعدی اش را برملا می سازد، که در نظر دارد، بیشتر بسوی شرق پیشروی نماید.» دو سال بعد با تزار یاول الکسندر روی پلان اشغال هند صحبت می کند» طوریکه دیده می شود، در همین سال ۲۵ سال از وفات احمد شاه بابا سپری گردیده بود. (شپینگل، شماره ۵۱، سال ۱۹۵۵)

جانب انگلیس شخصی را بنام «ملکولوم»، که بحیث «نماینده یا ایجنت» سیاسی، اردوی برتانیة ایفای وظیفه می نموده است، به دربار تهران می فرستد. ملکولوم در قدم اول بر اساس همین منبع، به عقد تعهد نامه بین پارس (ایران) و انگلیس موفق می گردد، در صورت خطر روس - فرانسه، ایران خود را مکلف دانسته بود، هرگاه افغانها بر هند حمله کنند، ایران بر افغانستان حمله خواهد کرد.

به ادامه در همین گزارش می خوانیم: لیکن زمانیکه ناپلیون حین مذاکرات صلح با روس ها در «تلسیت» (۱۸۰۷)، با تزار روس الکسندر اول، ملاقات می کند، و درین فرصت یکبار دیگر، پلانهای اشغال هند را رویدست می گیرند، «شرکت تجارتي برتانوی هند شرقی»، تصمیم گرفت تا با پادشاه افغانستان مستقیماً مذاکره نماید. پادشاه افغانستان، بجواب برتانوی ها می گوید، کشورش در صورت حمله فرانسه از خود دفاع خواهد کرد، لیکن از عقد بیوند محکمتر با برتانوی ها امتناع ورزید. گزارشگر می نویسد که در تاریخ این نخستین بار بوده است، که یک قدرت بزرگ با افغانها تماس می گیرد. برای اولین بار، موقف افغانستان مبنی برینکه از حق آزادی خود در همه جهات دفاع خواهد نمود، همچنان به قدرت بزرگ خبر داده شده است. در همین مطلب علاوه تاذکر رفته است، که با این اظهار مغرورانه پادشاه افغان، جانب انگلیس هم آرامش و هم واهمه داشته است. بدینترتیب لعل هندی اش از تمام سرحدات طبیعی، محفوظ شد. ولی آسیب پذیری باقی ماند. مرز شمالغرب، طوریکه همین مجله می نویسد، بحیث یک محل عنعنوی حمله بر هند، باقی بود. «در عقب آن اقوام مغرور، خود آگاه جنگی افغان قرار دارند.» (شپینگل، شماره ۵۱، ۱۹۵۵ ص ۴۰)

ختم

قسمت چهاردهم

ادامه دارد

۰۶،۰۶،۲۰۱۱

دخاو - آلمان